

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 79-102
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.37007.2282

A Critical Review of the Book

Iranian Identity: From Antiquity to the End of Pahlavi

Reza Bigdelou*

Abstract

Identity, or the examination of who and what man is, has developed as a type of historical awareness and serves a variety of individual and societal functions. Due to the complexity of the identification process and the vastness of layers and aspects of identity, the growth of globalization, the establishment of modern and postmodern educational institutions and frameworks to describe its principles, elements, and functions, and the implications of recent political, social, and economic events, the subject of identity has become a critical and fundamental concern. In Iran also, identity has emerged as a critical social, political, and scientific issue. The purpose of this article is to perform a critical examination of the book *Iranian Identity: From Antiquity to the End of Pahlavi* emphasizing both its strengths and weaknesses. The study's findings signify that the book has become a widely cited source in the Iranian scientific — research community as a result of its theoretical principles and research methodology; however, the book's lack of operational definitions for key concepts, emphasis on Iranian identity discussion while ignoring other identity discussions, and inconsistencies in the theoretical and methodological framework, reliance on the periods of political history, and a neglect of the challenges resulting from the confrontation between Iranian and national identities, all contribute to the book's shortcomings.

Keywords: Identity, National Identity, Critical Analysis, Ahmad Ashraf, Shahbazi.

* Assistant Professor in History, Faculty Member of Policing Sciences and Social Studies Research Institute, Tehran, Iran, bigdelor@gmail.com

Date received: 31-10-2021, Date of acceptance: 26-02-2022



بررسی انتقادی کتاب

هویت ایرانی؛ از دوران باستان تا پایان پهلوی

رضا بیگدلو*

چکیده

هویت یا پرسش از کیستی و چیستی انسان به صورت شکلی از آگاهی تاریخی بروز کرده و دارای کارویژه‌های فردی و اجتماعی متعددی است. در دهه‌های اخیر، باتوجه به پیچیده شدن روند هویت‌یابی و نیز گستردگی لایه‌ها و ابعاد هویت، گسترش جهانی شدن، پیدایش مکاتب و ره‌یافت‌های مدرن و پسامدرن درباره تبیین مبانی، مؤلفه‌ها و کارکردهای آن، و نیز تأثیر روی داده‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در امر هویت‌یابی موضوع هویت برای بسیاری از جوامع به مسئله‌ای مهم و اساسی تبدیل شده است، به طوری که حتی آن را بحران تعبیر می‌کنند. در ایران هم باتوجه به تنوع قومی و زبانی، میراث غنی تاریخی و فرهنگی، تأثیرات جهانی، و عوامل دیگر در دهه‌های گذشته هویت به مسئله‌ای اجتماعی-سیاسی و نیز موضوع علمی-پژوهشی مهمی تبدیل شده است. این مقاله بر آن است که کتاب *هویت ایرانی* را از جنبه انتقادی تحلیل و مهم‌ترین ابعاد مثبت و نیز کاستی‌های آن را بررسی کند. دستاوردهای تحقیق بیان‌گر آن است که تعریف نکردن عملیاتی مفاهیم اصلی، تکیه بر گفتمان هویتی ایران‌مدار و نادیده گرفتن گفتمان‌های هویت‌بخش دیگر، تناقض در مبانی نظری و روش‌شناختی مقالات، تکیه بر دوره‌بندی‌های تاریخ سیاسی، و نادیده گرفتن چالش‌های برآمده از رویارویی هویت ایرانی و هویت ملی از جمله کاستی‌های کتاب است.

کلیدواژه‌ها: هویت، هویت ملی، ناسیونالیسم، نقد، ایران.

* استادیار تاریخ، عضو هیئت علمی، پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی، تهران، ایران

bigdelor@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷



۱. مقدمه

هویت یا پرسش از کیستی و چیستی انسان از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان در طی تاریخ زندگانی وی بوده و شواهد و منابع تاریخی گواه‌گویی برای تلاش انسان برای پاسخ‌گویی به این دغدغه بوده است. طرح کیستی و چیستی انسان به تبع زندگی اجتماعی او و بودن در متن موجودیتی مشترک است که افراد در صدد فهم جایگاه و موقعیت خویش برمی‌آیند. هویت سازوکاری است که عمدتاً به صورت شکلی از آگاهی متبلور می‌شود و دارای کارویژه‌های فردی و اجتماعی خاصی است تا به پرسش‌های بنیادی درباره کیستی و چیستی افراد و گروه‌ها پاسخ دهد (تاجیک ۱۳۸۴: ۷). هویت در واقع فرایند معناسازی و معنابخشی به زیست‌جهان انسانی است. کارکرد توأمان هویت تمایزسازی و انسجام‌بخشی به فرد انسانی و گروه اجتماعی است. کارویژه‌های عمده هویت که به موازات شکلی از آگاهی تاریخی - فرهنگی پدیدار می‌شود، در تعین‌بخشی ذهنیت افراد بسیار تأثیرگذار است و به نوعی خاصیت هنجاری دارد، زیرا افزون‌بر آگاهی، عضویت‌بخشی در گروه‌ها، تعهد وفاداری به ارزش‌ها، و انجام تکالیفی است که به واسطه عضویت برعهده وی قرار می‌گیرد (نظری ۱۳۸۶: ۱۲۷). هویت‌جویی و هویت‌طلبی در زندگی بشر، به خصوص در عصر حاضر، اهمیت فراوان دارد. هویت در بعد اجتماعی‌اش با ساخت‌نمادها، شکل‌دهی به ذهنیت افراد، و ترسیم اهداف افراد را در ارتباط با واقعیت و محیط پیرامونشان قرار می‌دهد و زمینه بسیج و برانگیزندگی اجتماعی - سیاسی را فراهم می‌سازد و در نهایت، با ایجاد تعهد و وفاداری اجتماعی، انسجام و هم‌بستگی گروهی و ملی را فراهم می‌سازد. با وجود این که هویت‌جویی و هویت‌طلبی موضوعی است که در درازای تاریخ انسانی وجود داشته، در دوران مدرن و گذار به مرحله دولت - ملت به امری غامض، همه‌گیر، و چندبعدی تبدیل شده است. به عبارتی، به معضل و مشکل بسیاری از جوامع و ملت‌ها تبدیل شده است که در بسیاری از محافل و جوامع از آن به عنوان «بحران هویت» یاد می‌شود. با برآمدن دولت - ملت‌ها، هویت و به عبارت بهتر، هویت ملی به معضل بسیاری از جوامع تبدیل شده است. بنابراین، هویت ملی به مثابه معضل و مسئله سیاسی و اجتماعی محصول دوران جدید است که از درون مدرنیته سر برآورده است. بدین علت، امروزه هویت به واژه‌ای مبهم و مجادله‌برانگیز در حوزه علوم اجتماعی و انسانی تبدیل شده است که صاحب‌نظران بنابه رویکردهای نظری و روش‌شناختی متفاوت به آن توجه کرده‌اند. جامعه ایرانی، پس از ورود به دوران جدید و رویارویی با مدرنیته، مسئله هویت برایش به صورتی مسئله‌مند مطرح شد

(اکبری ۱۳۸۴: ۵۵). از این منظر است که آثار و کتاب‌هایی که در زمینهٔ هویت، هویت ایرانی، و مباحث مرتبط با آن به‌رشتهٔ تحریر درآمده‌اند، در زمینهٔ علوم اجتماعی و انسانی اهمیت زیادی دارند. کتاب *هویت ایرانی؛ از دوران باستان تا پایان پهلوی*، اثر احمد اشرف و دیگران، از آثاری است که در چند سال اخیر به زیور طبع آراسته شده و در اندک‌مدتی توانسته است در زمینهٔ هویت ایرانی منبع و مرجعی اساسی شود. از این نظر، شایسته دیده شد که کتاب مزبور از منظر شکلی، محتوایی، روشی، و ارجاعی موردتحلیل انتقادی قرار گیرد و ابعاد مثبت و کاستی‌های آن بررسی شود.

پیشینه پژوهش: باتوجه‌به اهمیت موضوع هویت برای جامعهٔ ایرانی و تبدیل شدن آن به امری مسئله‌مند آثار پژوهشی فراوانی دربارهٔ هویت و هویت ایرانی پدید آمده است. باین‌حال، آثار بین‌رشته‌ای و مخصوصاً پژوهش‌های مبتنی بر نگاه تاریخی و جامعه‌شناسی تاریخی اندک می‌نمایند. در این زمینه، چند اثر قابل توجه و بررسی است؛ ازجمله کتاب *تبارشناسی هویت جدید ایرانی* نوشتهٔ محمدعلی اکبری (۱۳۸۴) از آثار پژوهشی قابل توجهی است که گفتمان‌های هویتی ملی ایرانی را مبتنی بر نگاه تاریخی در دوران جدید طبقه‌بندی کرده و آن‌ها را در معرض تحلیل قرار داده است. رضا ضیاء‌ابراهیمی (۱۳۹۶) در کتاب خود، با عنوان *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی*، به هویت ملی ایرانی و به‌تعبیر وی «ناسیونالیسم بی‌جاساز» رویکردی انتقادی دارد و آن را برساختهٔ شرق‌شناسی، نظریه‌های نژادی، و اروپامحوری می‌داند که به ایدئولوژی دولت پهلوی تبدیل شد. کتاب *بازآرایی امپراتوری اثر ابراهیم توفیق* (۱۴۰۰) از منظر جامعه‌شناسی تاریخی هویت ایرانی را بررسی کرده و چرایی بحرانی شدن امر هویت ملی در ایرانی و تقابل آن با هویت تاریخی ایرانی را بازخوانی کرده است. کتاب *هویت ایران* اثر فخرالدین عظیمی (۱۳۹۹) اثری است که با نگاهی تاریخی جایگاه و تحولات هویت ایرانی و تبدیل شدن آن به هویت ملی ایرانی را بررسی کرده است. اثر حائز اهمیت و مرتبط با این مقاله از آن عماد افروغ (۱۴۰۰) است با عنوان *هویت ایرانی در گذر تاریخ* که در واقع بررسی انتقادی کتاب *هویت ایرانی اشرف و دیگران* است. محتوای این کتاب کم است و در واقع می‌شد در قالب یک مقالهٔ انتقادی منتشر شود، اما به موارد مهم بسیار مفید و قابل استفاده‌ای اشاره کرده است. آثار مترجم کتاب، یعنی حمید احمدی هم با آن‌که عمدتاً بر مباحث نظری معطوف است، باتوجه‌به این‌که بر اهمیت مطالعات تاریخی در امر هویت تأکید کرده‌اند، ازجمله قومیت و قوم‌گرایی در *ایران؛ افسانه یا واقعیت* (۱۳۷۸) و *بنیادهای هویت ملی ایرانی* (۱۳۹۰)، مهم و قابل‌ارجاع‌اند. در بررسی انتقادی کتاب از این آثار استفادهٔ لازم به‌عمل آمده است.

۲. خاستگاه و اهمیت موضوعی اثر

در دهه‌های اخیر، در جهان و به‌ویژه ایران، هویت و هویت ملی کانون توجه و بررسی محافل اجتماعی و علمی واقع شده است. نگاه ویژه به مقوله ملیت و هویت در ایران تحت تأثیر عوامل گوناگون بوده است که امکان تبیین واقعی آن و ارائه‌های هنجارهایی را که مقوم مبنای و بنیادهای آن باشد با مشکل مواجه ساخته است. برخی از عوامل و زمینه‌ها را چنین می‌توان برشمرد:

۱. دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جهانی از دهه ۱۹۸۰ در جهان به پیدایش مجموعه‌ای از تحولات و جنبش‌های اجتماعی در غرب و تأثیر آن‌ها در دیگر کشورهای جهان منجر شد. فرایند رشد دموکراسی، جنبش‌های نوین اجتماعی در اروپای شرقی، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، و پایان یافتن جنگ سرد از مهم‌ترین این تحولات است (مانز ۱۳۹۴: ۱۴). در کنار این دگرگونی‌ها، شتاب گرفتن فرایند جهانی شدن در دهه‌های پایانی قرن بیستم و گسترش چشم‌گیر فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی و جابه‌جایی گسترده جمعیتی در جهان باعث مطرح شدن مباحث و موضوعات ملیت و هویت در محافل علمی و پژوهشی در سطح جهانی شده است (بشیریه ۱۳۹۸: ۸۸).

۲. تحول و گسترش در حوزه‌های نظری مربوط به هویت و ملیت و دیدگاه‌های نوین مربوط به تأثیر گرایش‌های مدرن، پست‌مدرن، و پدیدآمدن مکتب‌های اندیشه‌ای نوین به رشد و گسترش پژوهش‌هایی درباره هویت و ملیت یاری کرده است. در حوزه نظریه‌های نوین، نظریه پردازان برجسته‌ای چون ارنست گلنر، اریک هابسبام، بندیکت اندرسون، و آنتونی اسمیت نظریه‌های تازه‌ای درباره هویت و ملیت ارائه کردند که انبوهی از مطالعات نظری و مطالعات موردی را در نقاط مختلف جهان به دنبال آورده است. در حوزه پسامدرن نیز نویسندگانی چون میشل فوکو، لاکان، دریدا، لاکلاو، و دیگران مسئله هویت را از دیدگاهی نو و انتقادی بررسی کردند (احمدی ۱۳۷۸: ۱۶؛ احمدی ۱۳۹۰: ۲؛ بشیریه ۱۳۷۹: ۱۳۶). این دیدگاه‌های مدرن و پست‌مدرن بسیاری از پژوهش‌گران علوم اجتماعی در ایران را تحت تأثیر خود قرار داد.

۳. عوامل منطقه‌ای: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال پانزده جمهوری که شماری از آن‌ها مرزهای مشترکی با ایران دارند (شولسته ۱۳۸۹: ۴۰۴)، هم‌چنین استمرار فضایی اقوام مرزنشین ایران در این کشورهای تازه‌استقلال یافته باعث شد که تحولات این

کشورها در ایران از ابعاد مختلفی تأثیر و دامنه داشته باشد. استقلال خواهی اقلیم کردستان در شمال عراق و جنگ قره‌باغ بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان و دخالت کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این جنگ در ابعاد مختلفی بر مسائل سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایران اثرگذار شد و اکنون می‌توان گفت قومیت‌گرایی را دارای سویه‌های اجتماعی و حتی سیاسی پررنگ کرده است.

۴. رشد اندیشه بنیادگرایی و ظهور فرقه‌هایی چون داعش و طالبان در منطقه و تأثیر آن در برخی از اقشار و اقوام ایرانی مسئله هویت ملی و ملیت را مجدداً مطرح کرده است. بنیادگرایان با نفی هویت قومی و ملی و طرح هویت فراملی مبتنی بر مذهب به تقابل با ساختارها و برنامه‌های فرهنگی مبتنی بر ملیت و هویت ملی برخاسته‌اند و این امر برخی از اقشار اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده و بسیاری را نیز به واکنش واداشته است (بشیریه ۱۳۷۹: ۱۳۲).

۵. سیاست‌ها و برنامه‌های هویتی انقلاب اسلامی ایران از دیگر عوامل طرح موضوع هویت و ملیت است (احمدی ۱۳۹۵: ۱۱). با غلبه گفتمان سیاسی و هویتی امت‌گرا در ایران پس از انقلاب، توجه به مسئله ملیت، ملیت‌گرایی، و هویت ملی با نگاهی منفی یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت با نگاهی حاشیه‌ای همراه بوده است و نخبگان فرهنگی انقلاب هویت ملی را نوعی چالش با هویت فراملی و امت‌گرایانه اسلامی تصور می‌کردند. تداوم این نگاه از دهه ۱۳۸۰ به واکنش برخی اقشار و نخبگان اجتماعی منجر شد. هم‌چنین، ناکارآمدی و کژکارکردی نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و نیز تمرکزگرایی گسترده بسیاری از اقوام و مناطق کشور را دچار تصور محرومیت نسبی کرده است (بشیریه ۱۳۹۸: ۸۸؛ الطائی ۱۳۸۲: ۱۶۶).

با این زمینه‌ها، بحث هویت و ملیت در دهه‌های اخیر، چه در سطح علمی — پژوهشی و چه در سطح عمومی جامعه ایرانی، به موضوعی مهم تبدیل شده است، به گونه‌ای که بسیاری از صاحب‌نظران در بحث از هویت ایرانی آن را از مقوله بحران تفکیک‌ناپذیر می‌دانند. این بحران نه تنها خود موضوع هویت، که شیوه بررسی و پژوهش موضوع هویت را نیز شامل می‌شود (توفیق ۱۴۰۰: ۶۱، ۶۳). مجموع این علل و عوامل پرداختن به مسئله هویت ملی را به ضرورتی اساسی در حیطه پژوهشی و علمی تبدیل کرده است. این کتاب در چنین بستری مهم و شایان بررسی می‌شود. از یک منظر، این کتاب با توجه به فضا و زمانه مطرح شدن این مباحث در جامعه ایرانی اهمیت و معنا پیدا می‌کند و از سوی دیگر، کتاب از

منظر روشی و محتوایی می‌تواند راه‌گشا باشد. این کتاب از منظر روشی و محتوایی بر آن است که با برقراری پیوند بین گذشته و حال فرصتی را فراهم سازد تا چالش‌های موجود بر سر راه هویت و ملیت ایرانی شناسایی شود و فرصت پویاسازی و تقویت گفتمان هویت ملی ایرانی فراهم آید و ضمن برآوردن نیازهای نوین جامعه، زمینه تقویت و استحکام مبانی هویت ملی و هم‌بستگی اجتماعی ایران را فراهم کند.

۳. معرفی نویسندگان

احمد اشرف، مؤلف چهار مقاله از این کتاب، از سرویراستاران و پژوهش‌گران ارشد دانش‌نامه بین‌المللی *ایرانیکا* در دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده آمریکا است و در قالب مدخل‌های این دانش‌نامه به موضوع هویت ایرانی پرداخته است. کتاب *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی* مجموعه چهار مقاله‌ای است که پیش‌ازین در سال ۲۰۰۷ در *ایرانیکا* منتشر شده و به‌همت حمید احمدی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران که خود از صاحب‌نظران حوزه هویت و ملیت در ایران است، ترجمه شده و با افزودن دو مقاله از گراردو نیولی و علیرضا شاپور شهبازی و توضیحات تکمیلی احمد اشرف، در قالب کتاب مذکور در ۲۶۴ صفحه تدوین شده و نشر نی آن را در سال ۱۳۹۵ منتشر کرده است.

احمد اشرف متولد ۱۳۱۳ است. او در دهه ۱۳۵۰ از استادان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بود. وی در دانشگاه‌های پنسیلوانیا، کلمبیا، پرینستون، و تهران جامعه‌شناسی و تاریخ اجتماعی ایران تدریس کرده است. تاکنون چند کتاب و نیز مقالات متعددی از او منتشر شده است؛ از جمله کتاب *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران* که در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسیده است. اشرف در هیئت ویراستاران نشریاتی چون *مطالعات ایران*، *ژورنال بین‌المللی سیاست، فرهنگ و جامعه*، و *ایران‌نامه* به‌کار مشغول بوده است و از سردبیران ارشد دانش‌نامه *ایرانیکا* است. نگارش مقالاتی چون «هویت ایرانی در طول تاریخ» و «نظام طبقاتی در ایران» به‌همراه علی بنوعزیزی از تألیفات او در دانش‌نامه *ایرانیکا* است. آنچه اشرف را از دیگر جامعه‌شناسان متمایز می‌کند، فعالیت گسترده او در موضوع هویت ایرانی و تشریح وجوه تشابه و تفارق آن با هویت ملی است.

اشرف از استادان برجسته جامعه‌شناسی ایران است که نظریات خود را با شواهد دقیق تبیین می‌کند. مطالعات او در طی زمان از جامعه‌شناسی اقتصادی به فرهنگ و جامعه‌شناسی تاریخی تغییر مسیر داده و شاید علت این موضوع کارکردن او با افرادی متخصص در حوزه

فرهنگی و تاریخ در خارج از ایران بوده است. دیدگاه جامعه‌شناختی او بیش‌تر وبری است، هرچند نمی‌توان انکار کرد که از مارکس نیز تأثیر پذیرفته است. می‌توان گفت او امروزه جامعه‌شناس تفسیرگرای انتقادی است. یکی دیگر از ویژگی‌های بسیار مهم وی اجتناب از آفت نظریه‌زدگی است. اشرف تمام نظریه‌ها را خوانده و فهمیده است، اما اسیر آن نظریه‌ها نشده است. اشرف اولیه دغدغه‌های تئوریک داشت، اما اشرف متأخر بیش‌تر به وجوه تاریخ و به عبارت بهتر جامعه‌شناسی تاریخی نظر دارد. او نظریه را واقعیت تاریخی - اجتماعی نمی‌داند، بلکه آن را ابزاری برای شناخت واقعیت‌های تاریخی معرفی می‌کند (رحمانیان ۱۳۹۸).

گراردو نیولی استاد برجسته تاریخ، دین، و زبان‌های باستانی ایران و از حامیان بزرگ ایران‌شناسی در سطح جهانی بود که در سال ۲۰۱۲ درگذشت. عرصه پژوهش‌های نیولی دین زرتشتی، مانویت، مفهوم ایران و رابطه دین و دولت در ایران باستان بود. نیولی درباره نام ایران اعتقاد دارد که تا زمان ساسانیان، ایران مفهومی دینی و قومی بوده است، نه مفهومی سیاسی. به باور وی، مفهوم سیاسی ایران را ساسانی‌ها درآنداخته‌اند. نیولی شواهد و مستندات هم در تأیید این مدعا طرح کرده است. گراردو نیولی در دوره‌ای رئیس دانشگاه شرق‌شناسی ناپل ایتالیا بوده است.

علیرضا شاپور شهبازی متولد ۱۳۲۱ در شیراز باستان‌شناس، تاریخ‌نگار، نویسنده، و متخصص در باستان‌شناسی دوران هخامنشی و استاد دانشگاه‌های شیراز، تهران، هاروارد، کلمبیا، گوتینگن، و اورگن شرقی بود و در سال ۱۳۵۲ بنیاد تحقیقات هخامنشی را بنا نهاد. شهبازی از مهم‌ترین پژوهش‌گران مطالعات ایران باستان بود که در سطح بین‌المللی اعتبار و شهرت فراوان داشت. او از فعال‌ترین استادان ایرانی در زمینه تاریخ پیش از اسلام ایران بود و ۱۸۰ مقاله و هجده کتاب در این زمینه به زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی، و فرانسوی به‌رشته تحریر درآورد و مقاله‌های بسیاری از وی در دانش‌نامه *ایرانیکا* قرار گرفت. از کتاب‌های مهم او می‌توان *کوروش بزرگ؛ زندگی و جهان‌داری بنیادگذار شاهنشاهی ایران* را نام برد که برنده جایزه کتاب سال شد. از آثار دیگر او می‌توان به کتاب *راه‌نمای مستند تخت جمشید* و شرح *مصورت‌نقش رستم* اشاره کرد که به چهار زبان فارسی، انگلیسی، آلمانی، و فرانسوی منتشر شد. شهبازی در ۲۵ تیر ۱۳۸۵ در شهر واشینگتن درگذشت و در حافظیه شیراز دفن شد. قابل‌ذکر است مترجم در کتاب نام شهبازی را به صورت «شاپور شهبازی» آورده و اسم کوچک او - علیرضا - را نیاورده است. به نظر می‌رسد مترجم دچار اشتباه شده و اسم کوچک وی را شاپور پنداشته است.

۴. نقد شکلی اثر

کتاب در قطع رقعی و در ۲۶۴ صفحه منتشر شده است. در آغاز کتاب، مترجم که در این حوزه صاحب‌نظر است، مقدمه‌ای با عنوان «مقدمه مترجم» نگاشته که در آن ضرورت و اهمیت موضوع کتاب، معرفی احمد اشرف، و هم‌چنین چگونگی ترجمه، تدوین، و انتشار کتاب را بیان می‌کند که برای آگاهی خواننده مفید و لازم است. کتاب *هویت ایرانی؛ از دوران باستان تا پایان پهلوی* مروری تاریخی-اجتماعی به هویت ایرانی از آغاز تا به امروز است. مباحث کتاب تحول تاریخی هویت ایرانی در دوران پیش از اسلام را شامل می‌شود و نیز وضعیت هویت ایرانی در سده‌های میانه اسلامی تا دوره صفوی، پیدایش هویت شیعی ایرانی در دوره صفوی، و سرانجام پیدایش تطور و هویت ملی ایرانی در قرن‌های نوزدهم و بیستم را بررسی و تحلیل می‌کند. کتاب در هشت فصل با این عناوین عرضه شده است: ۱. «مفاهیم و نظریه‌ها: هویت ایرانی به سه روایت» از احمد اشرف؛ ۲. «شکل‌گیری ایده ایران و هویت ایرانی در ایران باستان» از گاردو نیولی؛ ۳. «تاریخ ایده ایران: هویت ایرانی در دوره هخامنشی و اشکانی-پارتی» از شاپور شهبازی؛ ۴. «هویت تاریخی و فرهنگی ایران در دوره اسلامی» از احمد اشرف؛ ۵. «هویت ایرانی در دوره فرمان‌روایی ترکان» از احمد اشرف؛ ۶. «دوران صفوی: عصر دین و وطن» از احمد اشرف؛ ۷. «هویت ایرانی در قرن نوزدهم و بیستم میلادی» از احمد اشرف؛ ۸. «پیدایش ناسیونالیسم دولتی در دوران پهلوی» از احمد اشرف. کتاب با توجه به اعتبار محتوای مطالب و نویسندگان جای خود را در بین آثار و منابع مربوط به هویت و ناسیونالیسم ایرانی پیدا کرده و به‌اعتباری می‌توان گفت به مهم‌ترین و پراستنادترین کتاب در این حوزه تبدیل شده است. این کتاب در طول کم‌تر از پنج سال در بازار بی‌روتق کتاب به چاپ یازدهم رسیده است.

۵. تحلیل روش‌شناختی اثر

در دهه‌های تحولات و دگرگونی‌هایی که در حوزه‌های سیاسی-اجتماعی و هم‌چنین نظری-علمی پدید آمد، بسیاری از پژوهش‌گران و فعالان عرصه‌های نظری، پژوهشی، و سیاسی-اجتماعی را برانگیخت تا تحت‌تأثیر دیدگاه‌ها و نظریه‌های مدرن در حوزه ملیت و هویت ایرانی پژوهش کنند. این‌گونه آثار، که عمدتاً برخی از پژوهش‌گران طرف‌دار نظریه‌های مدرن و عمدتاً در حوزه علوم انسانی و اجتماعی پدید آورده‌اند، ویژگی مهمشان

این است که عمدتاً جنبه نظری دارند و اساس کار خود را داده‌های معتبر برآمده از منابع و میراث تاریخی، فرهنگی، و سیاسی ایران قرار نمی‌دهند. به عبارت دیگر، این گونه پژوهش‌ها بیش از آن که مورد مطالعه و موضوع آن، یعنی هویت ایرانی و ملیت در ایران، را با استناد به منابع دست‌اول و پژوهش‌های تاریخی و میدانی معتبر بشناسند، بیش تر تحت تأثیر نظریه‌های مدرن و پسا مدرن‌اند و ناخواسته این الگو را محور اصلی خود در پژوهش درباره چندوچون هویت و ملیت ایرانی قرار داده‌اند. این درحالی است که ره‌یافت‌ها و دیدگاه‌های گوناگون سنتی و مدرن به هویت ایرانی دچار مشکلات روش‌شناسی، هستی‌شناسی، و معرفت‌شناسی جدی‌اند. به همین دلیل، برخی از صاحب‌نظران بحران در معضل هویت را به بحران در روش پژوهش در آن تسری می‌دهند (توفیق ۱۴۰۰: ۶۳). برخی از این آثار با نادیده گرفتن پیشینه تاریخی و میراث فرهنگی و تداوم هویتی ایران، آن را تا سطح یک برساخته مربوط به دولت پهلوی و شرق‌شناسی تقلیل می‌دهند و از این منظر هویت ایرانی را همانند ملل تازه‌پدیدآمده مربوط به دوران جدید بازنمایی می‌کنند.^۱ در تقابل با این دیدگاه، چنین می‌نماید که ره‌یافت مبتنی بر درک ویژگی‌های خاص تاریخی جامعه ایرانی و به عبارتی دیدگاه متناسب با جامعه‌شناسی تاریخی ایران قادر به تبیین و معرفی بنیادهای سازنده هویت ملی ایرانی و درک واقعیت‌های ایران به‌عنوان یک جامعه سیاسی - فرهنگی و تاریخی است. بنابراین، برای بازسازی و روزآمد کردن و پویاسازی هویت ملی ایرانی در دوران کنونی به دستگاه معرفت‌شناسی مناسبی نیاز است که با ماهیت تحول در علوم اجتماعی متناسب باشد تا ضمن ارتباط دادن گذشته با حال، بتواند سازوکار تبدیل چالش‌های موجود بر سر راه هویت، ملیت ایرانی، و جامعه ایران را به فرصت تبدیل کند و ضمن تقویت و پویاسازی گفتمان هویت ایرانی، با برآورده کردن نیازهای نوین جامعه ایرانی، زمینه تقویت و هم‌بستگی ملی ایران را فراهم سازد (احمدی ۱۳۹۰: ۸). صاحب‌نظران برآن‌اند که از مشکلات مهم مطالعات علوم اجتماعی در ایران کنونی که تا حد زیادی دامن‌گیر پژوهش‌های مربوط به مسائل ملی و قومی در ایران شده، مشکل روش‌شناختی است. علوم اجتماعی، به سبب چیرگی شبه‌پوزیتیویسم، ابزاری را برای پژوهش و تحلیل گفتمان‌های هویتی و امکانی برای کشف حقیقت آن‌ها فراهم نکرده است. علوم اجتماعی به‌منزله دستگاهی متشکل از مفاهیم و قواعد عام و جهان‌شمول و در نسبت با مفاهیم و قواعد عام موضوعی چون ایران را به مورد مطالعاتی فرو می‌کاهد (توفیق ۱۴۰۰: ۶۹، ۷۳). آسیب دیگر نظریه‌زدگی است. این مشکل که خود به مباحث روش‌شناسی و

معرفت‌شناسی مربوط می‌شود و در نهایت مشکل هستی‌شناسی را نیز به وجود می‌آورد، به گرایش بیش از حد به مسائل نظری در علوم اجتماعی و انسانی مربوط می‌شود، درحالی‌که این گرایش در حد تعادل خود و در صورت قرارگرفتن در مسیر اصلی نظریه‌پردازی ضروری است؛ یعنی رسیدن به چهارچوبی نظری براساس مطالعات دقیق اسنادی و میدانی می‌تواند بسیار سودمند باشد، اما در دو دهه گرایش بیش از حد به مسائل نظری در علوم اجتماعی و انسانی اخیر به نوعی نظریه‌زدگی یا شیفتگی بیش از حد به چهارچوب‌ها و مدل‌های نظری گوناگون برآمده از مطالعات غربی تبدیل شده است (عبداللهی ۱۳۸۹: ۱۷). این شیفتگی به نظریه‌ها و مدل‌های گوناگون باعث رسیدن به نتایج و برداشت‌های غیرواقعی و سطحی می‌شود. پژوهش‌گران با کاربرد این نظریه‌ها و مدل‌های جهان‌شمول می‌خواهند به نتایج موردنظر خود دست یابند که با واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی ایران هم‌خوانی اندکی دارد. این‌گونه مطالعات، برخلاف منطق علمی نظریه‌پردازی، درصدد است تا نظریه را براساس نظریه به آزمون بگذارند، نه داده‌های میدانی و اسنادی. این درحالی است که در عرصه علوم اجتماعی منسوخ‌شدن کاربرد مدل‌های نظری جهان‌شمول و تعمیم‌گرایی چون مدرنیسم، مارکسیسم، جامعه‌شناسی ساختارگرایانه، و نظایر آن را در جهان شاهدیم و همین تا حد زیادی ناشی از پیدایش مجدد مکتب جامعه‌شناسی تاریخی (historical sociology) است. هدف این مکتب علوم اجتماعی فهم و تبیین فرد تاریخی و نه کشف قواعد فرازمانی و فرامکانی دانسته شده است. این چشم‌انداز جامعه‌شناسی نمی‌تواند چیزی جز جامعه‌شناسی تاریخی باشد. جامعه‌شناسی تاریخی، نه به‌منزله حوزه‌ای در جامعه‌شناسی، بلکه رویکرد یا پارادایمی است که بررسی امر اجتماعی را صرفاً از طریق فهم تاریخت آن ممکن می‌داند (توفیق ۱۴۰۰: ۸۳، ۸۷). تحت‌تأثیر این رویکرد در سالیان اخیر معرفت علمی از تمرکز بر نظریه‌ها به سوی توجه به زمینه‌های واقعی معرفت و اندیشه‌ها سوق پیدا کرده است (گلوور و استرابریج ۱۳۹۰: ۱۳۳). به تعبیر برک، نوعی چرخش نظری در بین مورخان و نوعی چرخش تاریخی در بین جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان اجتماعی رخ داده است (برک ۱۳۸۹: ۱۲) و تا حد زیادی جانشین جامعه‌شناسی ساختاری شده است که بر دیدگاه‌های پوزیتیویستی مبتنی بر تعمیم‌گرایی جهان‌شمول استوار بود (احمدی ۱۳۹۰: ۲۵).

جامعه‌شناسی تاریخی از نیمه دوم قرن بیستم به بعد، با اعتراض به دیدگاه‌های ساختارگرایانه و روش‌های تعمیم‌گرایی برخاسته از نظریه‌های کلان جهان‌شمولی رایج در اروپا و آمریکای شمالی، بر لزوم کاربرد تحلیل تاریخی، توجه به ویژگی‌های زمانی و

مکانی، و نقش کارگزار انسانی تأکید کردند (مندالیوس ۱۳۸۵: ۱۴۲). اسکاچپول، از صاحب‌نظران جامعه‌شناسی تاریخی، به نقل از سی رایت میلز می‌نویسد که هر مطالعه اصیل اجتماعی نیازمند درک و فهمی تاریخی و کاربرد سازمایه‌های تاریخی است (اسکاچپول ۱۳۹۲: ۷). در جامعه‌شناسی تاریخی، همان‌طور که مطالعات برینگتون مور، تدا اسکاچپول، و دیگران نشان می‌دهند، دگرگونی‌های اجتماعی در هر جامعه تحت تأثیر عوامل تاریخی، فرهنگی، و اقتصادی خاص آن جامعه شکل می‌گیرد و نقش زمان و مکان اهمیت خاصی می‌یابد (همان: ۸). جامعه‌شناسی تاریخی بر ویژگی‌های ملی هر جامعه تأکید دارد و در عین حال، در پی نظریه‌پردازی است و بر تعمیم نیز تأکید دارد، اما از تعمیم‌های غیرتاریخی و جهان‌شمول فارغ از زمان و مکان می‌پرهیزد (احمدی ۱۳۹۰: ۳۳). آثار رینارد بندیکس، برینگتون مور، آنتونی گیدنز، پری اندرسون، چارلز تیلی، تدا اسکاچپول، ایمانوئل والرشتاین، کارل پولانی، و دیگران که با کاربست روش مقایسه‌ای تاریخی به مطالعات تحولات اجتماعی می‌پرداختند، در احیای روش جامعه‌شناسی تاریخی نقش به‌سزایی را ایفا کردند. با وجود چرخش چند دهه اخیر به جامعه‌شناسی تاریخی، تنها تنی چند به این رویکرد در مطالعات جامعه و هویت ایرانی پرداخته‌اند؛ از جمله احمد اشرف، جان فوران، رضا آراسته، پرویز پیران، حمید عبدالهیان، محمدعلی اکبری، آن لمبتون، شاهرخ مسکوب، فریدون آدمیت، و حمید احمدی. از منظر روشی، این کتاب در چنین فضایی اهمیت و کاربرد پیدا می‌کند. از نظر برخی از صاحب‌نظران، اشرف در این کتاب و کمابیش در آثار دیگرش پای تاریخ را به جامعه‌شناسی ایران باز کرد (محمدی ۱۳۹۶). آثار وی بسیار وام‌دار فهم تاریخی است. اشرف، بر مبنای سؤال تحقیق خود، به سراغ اسناد تاریخی می‌رود و برای تأیید گرفتن نظریات خود به استنادات تاریخی رجوع می‌کند. این اثر در عین به‌کارگیری نظریه، مبانی نظری، و جد در موضوع هویت و ملیت از به‌کارگیری تقلیدی و بدون توجه به بستر مکانی و زمانی خودداری کرده و با اتکا به ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی، که نویسنده بر آن عنوان «روایت تاریخی‌نگر» گذاشته، بر پیوند این مبانی با گذشته تاریخی، شرایط فرهنگی، و سنت‌های ایرانی تأکید دارد (اشرف ۱۳۹۵: ۳۸). با اتکا به این نظریه اشرف است که پژوهش‌گران وی را صاحب نظریه مشخصی درباره هویت ایرانی دانسته‌اند و دیدگاه وی درباره هویت ایرانی را مهم‌ترین اثر وی شمرده‌اند، زیرا در نگاه او، هیچ جامعه‌ای را بدون مؤلفه تاریخی نمی‌توان شناخت. در این نگاه تاریخی، گاهی تشخیص مرز بین مورخ اجتماعی و جامعه‌شناس تاریخی بسیار دشوار می‌شود (خانیکی ۱۳۹۷).

۶. نقد محتوایی

اشرف در فصل مقدماتی کتاب، که در واقع مبانی نظری آن را تشکیل می‌دهد، بر تاریخی بودن هویت ملی تأکید ویژه دارد. وی هویت را مقوله‌ای طبیعی، ثابت، و ازلی نمی‌داند، اما هویت ملی و قومی را مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی مقوله‌ای تاریخی می‌داند که در سیر حوادث و مشی تاریخی پدیدار شده است و دگرگون می‌شود (اشرف ۱۳۹۵: ۲۱). در این کتاب، پس از بررسی فشرده دیدگاه‌های مربوط با هویت قومی و ملی، تحول تاریخی هویت ایرانی در دوران پیش از اسلام، سده‌های میانه اسلامی تا دوره صفوی، پیدایش هویت «شیعی ایرانی» در دوره صفوی، و سرانجام پیدایش تطور و هویت ملی ایرانی در قرن‌های نوزدهم و بیستم میلادی بررسی و تحلیل می‌شود. اشرف در این کتاب برای پاسخ‌گویی به این سؤال که «منشأ پیدایش ملت‌ها چیست و به چه دورانی بازمی‌گردد؟» سه رویکرد و نظریه را در باب هویت ایرانی نقد و بررسی می‌کند و درباره هر یک دست به قضاوتی علمی و پژوهش‌گرانه می‌زند. اشرف برای پاسخ‌دادن به این سؤال در خصوص ملیت ایرانی سه رویکرد «ملت‌گرا»، «مدرن و پست‌مدرن»، و «تاریخی‌نگر» را بررسی می‌کند. از نظر اشرف، روایت‌های ملت‌گرایانه زمانی پدید آمدند که روشن‌فکران ایرانی تحت تأثیر اروپاییان و ناسیونالیسم رمانتیک تنها راه جبران عقب‌ماندگی ایران را در بازسازی مفهوم «ملت ایران»، «وطن پرستی»، و «عشق به سرزمین پدری و مادری» می‌دیدند. به نظر اشرف، بذر این دیدگاه در اواسط قرن نوزدهم کاشته شد و با ادبیات انقلاب مشروطه رشد کرد. اشرف امتداد دیدگاه ملت‌گرا در دوره مشروطه را در دوران حکومت پهلوی جست‌وجو می‌کند. وی در این خصوص می‌گوید که، به دلیل اشتیاق مردم و جامعه روشن‌فکری برای بازسازی تاریخ و حافظه تاریخی جامعه، تحولی در حافظه تاریخی ایرانیان پدید آمد و یک آگاهی تاریخی منظم از عهد هخامنشی تا دوران معاصر شکل گرفت. اشرف روایت‌های مدرن و پست‌مدرن از هویت ایرانی را نوعی تقابل با رویکرد ملت‌گرا می‌داند. بر همین مبنا، ملت‌ها برساخته‌های مدرنی هستند که یا ابداع شده‌اند یا «به‌تصور درآمده‌اند». بر همین اساس، ملت‌ها ساخته‌های مصنوعی یا اختراعاتی هستند که طبقات حاکم طراحی به گونه‌ای سنجیده آن‌ها را طراحی کرده‌اند، اما دیدگاه سوم رویکرد تاریخی‌نگر است که اشرف با ارائه مستندات از آن دفاع می‌کند. وی درباره چستی این دیدگاه می‌نویسد: «دیدگاه تاریخی‌نگر بر ریشه‌های تاریخی اجتماعات قومی - فرهنگی تأکید می‌کند و بر آن است که ملت‌ها و ناسیونالیسم‌های مدرن محصول فرایندهای تاریخی

درازمدت‌اند. طرف‌داران دیدگاه تاریخی‌نگر اجتماعات قومی و ملت‌ها را پدیده‌های تاریخی در حال تغییر و تحول می‌دانند. اشرف در این کتاب به بیان نکاتی می‌پردازد که با تصورات قالبی و کلیشه‌ای بسیاری از ایرانیان در تضاد است و به همین علت خواننده را مدتی به تأمل وادار می‌کند.

فرضیه اصلی و محور پژوهشی کتاب این است که هویت ایرانی امری متداوم بوده است. با وجود دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، مذهبی، اقتصادی، و تغییراتی که در برخی مؤلفه‌های هویت ایرانی پدید آمده است، هویت ایرانی امری کمابیش پایدار است و تداوم آن را در درازای تاریخ، حداقل از دوران هخامنشی تا به امروز، می‌توان مدنظر قرار داد. هرچند ایده اصلی این کتاب و نویسنده آن را می‌توان به‌طور ضمنی تأیید کرد، به‌نظر می‌رسد آنچه باید مورد توجه و تأمل جدی و بررسی انتقادی قرار گیرد، این است که تداوم در هویت ایرانی تا چه اندازه و در چه ابعادی صورت گرفته است و مهم‌ترین که گسست‌های هویت ایرانی در چه برهه‌های تاریخی و در کدام ابعاد اتفاق افتاده است. نویسنده کتاب با علاقه‌ای درونی که به هویت ایرانی و هویت ملی ایرانی دارد، با تأکیدی بیش‌تر بر تداوم هویت ایرانی، چندان به گسست‌ها توجه نمی‌کند و چه‌بسا آن‌ها را نادیده می‌گیرد. این دیدگاه شامل دیدگاه‌های بسیاری از پژوهش‌گرانی است که تداوم تاریخی «ملت ایران» و «هویت جمعی ایرانیان» را در مرکز توجه قرار داده‌اند و در نتیجه، طرح انتقادی و منسجم مسئله گسست از حوزه بحث بیرون مانده است (توفیق ۱۴۰۰: ۹۵). برای نمونه، گسست هویتی ایران در دوره سلجوقی، تیموری، و ایلخانی را مدنظر قرار نمی‌دهد. به تعبیری، بدون توجه به گسست‌های هویتی که در برهه‌هایی از تاریخ و در برخی از مؤلفه‌های اساسی آن رخ داده است نویسنده بر فرضیه خود مبنی بر استمرار هویتی تأکید می‌کند. واقعیت تاریخی نشان‌دهنده آن است که در بسیاری از برهه‌های تاریخی روایت ایران‌مدار گفتمان غالب نبود. در واقع، در بسیاری از برهه‌های تاریخی، گفتمان‌هایی از هویت‌ها در جریان و سیلان بود، اما در روایت اشرف، آن روایت‌ها مورد توجه واقع نشده و این روایت ایران‌مدار و مبتنی بر استمرار هویت ایرانی است که مورد توجه و تأکید واقع شده و دیگر هویت‌ها نادیده گرفته شده است.^۲ این کتاب می‌خواهد با مراجعه به متون کهن دینی، تاریخی، و سیاسی ایران از دوران باستانی تا معاصر نشان دهد که هویت ایرانی از پیشینه‌ای کهن و طولانی برخوردار است و تا به امروز به شکل‌های مختلف استمرار داشته است. کتاب هم‌چنین می‌خواهد پاسخی به ادعاهای نویسندگان مدرن‌گرا، قوم‌گرا، یا امت‌گرا بدهد که کلیت هویت و ملیت ایرانی را پدیده‌ای مدرن می‌دانند و عمر آن را به دوران رضاشاه تقلیل می‌دهند.

با این‌که نویسنده به بیان ویژگی‌ها و چندوچون پیدایش هویت ملی و قومی می‌پردازد، از به‌دست‌دادن تعریفی از هویت ملی و قومی طفره می‌رود و نظریه‌های کلان درباره ناسیونالیسم و هویت ملی را بیان می‌کند.

۱.۶ انسجام محتوایی

کتاب مجموعه‌ای از مقالات است و همین یک‌پارچگی و انسجام ساختاری و محتوایی کتاب را تحت تأثیر قرار داده است. مسئله پژوهشی کتاب باتوجه به این‌که مجموعه مقالات است، به روشنی مشخص نشده است و به‌خاطر نداشتن انسجام ساختاری و محتوایی، تداوم مسئله پژوهش در فصول کتاب مشخص و معین نیست. مقدمه و فصل نخست که در واقع مبانی نظری کتاب است، از آن نویسنده، یعنی احمد اشرف، است، اما فصل دوم با عنوان «شکل‌گیری ایده ایران و هویت ایرانی در ایران باستان» از ایران‌شناس ایتالیایی، گرادو نیولی، است. نیولی از مهم‌ترین پژوهش‌گران ایران‌شناس است که درباره ریشه‌یابی نام و هویت ایرانی در ایران باستان تبیینی دقیق کرده است.^۳ فصل سوم با عنوان «تاریخ ایده ایران؛ هویت ایرانی در دوره هخامنشی و اشکانی» را شاپور شهبازی نوشته است. علیرضا شاپور شهبازی استاد وقت مطالعات ایران در دانشگاه اورگون شرقی ایالات متحده آمریکا که از برجسته‌ترین صاحب‌نظران مسائل و تاریخ ایران باستان به‌شمار می‌رفت، تحت تأثیر «ایده ایران» نیولی، بحث ایده ایران را گسترش داد.^۴ وی با رویکردی انتقادی به نظریه نیولی در پی آن است که نشان دهد ایده ایران از دوره اوستایی و حتی کیانی (پیشاوستایی) به بعد، از جمله در دوره هخامنشیان و اشکانیان، مفهومی سیاسی داشته و برای ایرانیان آن دوره‌ها بازتاب ملیت و هویت بوده است. رویکرد مفهومی و روش‌شناختی شهبازی در تقابل کامل با کل کتاب و نظریه اشرف قرار می‌گیرد. وی از منظری ذات‌گرایانه و ازلی‌انگار^۵ هویت ایرانی را مطالعه و بررسی می‌کند. شهبازی در آغاز مقاله با تأکیدی ویژه می‌نویسد:

هدف من در این پژوهش طرح این استدلال است که ایده ایران، هم‌چون یک کیان ملی - یعنی کشوری با یک هویت زبانی، سیاسی و قومی - در دوره اوستایی شکل گرفت و به‌طور غیررسمی به‌وجود خود ادامه داد [...] و در دوره ساسانیان این ادعا رسمیت یافت (شهبازی ۱۳۹۵: ۵۷).

فارغ از این که برای این ادعا بتوان منابع و استنادات متقنی به دست آورد، از بُعد روشی این دیدگاه ره‌یافتی ازلی‌انگار و ذات‌گرایانه به مقولهٔ هویت دارد و دقیقاً در تقابل با مفاهیم نظری نویسندهٔ کتاب است که در فصل نخست این نظریه را به‌بوتۀ نقد می‌نهد. نویسنده دیدگاه نیولی را که «براساس مدارک موجود دولت‌های هخامنشی و اشکانی از عنوان رسمی ایران برخوردار نبودند» رد کرده و بر آن است که ایدهٔ ایران را به دوران مادی و پارسی هم تسری دهد (همان: ۶۷) و تأکید دارد: «ایدهٔ ایران به‌منزلهٔ یک دولت ملی از قدمت بسیار بیش‌تری برخوردار است» (همان: ۵۸). ادامه و کلیت مقاله در جهت تأیید این مدعا به‌نگارش درآمده است. شهبازی با استناد به ایران‌شناسانی مانند جیمز دارمستر و گرشه‌ویچ اظهار می‌دارد که احساس وحدت و تعلق به یک ملت یا همان‌طور که ما امروزه ناسیونالیسم می‌گوییم، در بین کسانی که کشور خود را ایریا دینگهو (airya dainghavo) می‌خواندند، وجود داشت (همان: ۶۴). در جای دیگری تأکید دارد عنوان «کوی هئوسروه» (کیخسرو) به‌تنهایی دلیل کافی بر وجود یک ملت در ایران است؛ ملتی که پس از به‌دست‌آمدن اتحاد سیاسی بسیاری از کشورها که همه یک میراث مشترک آریایی داشتند، به‌وجود آمد (همان: ۶۶). شهبازی تحت‌تأثیر نظریهٔ نژادگرایی است و این‌گرایش وی در مقاله مشهود است. برای نمونه این که «مفهوم هویت ملی در میان پارسیان بروز نیرومندی داشته و آن‌ها خود را به‌لحاظ نژادی آریایی می‌خواندند» (همان: ۷۰). سپس در ادامه، امپراتوری هخامنشی را امپراتوری‌ای می‌داند که اطلاق امپراتوری آریایی را بر آن روا می‌داند (همان: ۷۲). میراث مشترک آریایی هم از مقولاتی است که تحت‌تأثیر شرق‌شناسی و نظریات نژادی در قرن نوزدهم و بیستم مطرح و به‌گفتمان تبدیل شد و در گذشتهٔ تاریخی ایران، مصداقی از مباحث نژادگرایانه نمی‌توان یافت (ضیاء‌ابراهیمی ۱۳۹۶: ۳۱۶؛ سیبلی ۱۳۹۴: ۹۶۰؛ Marchand 2009: 128, 129؛ Zia ebrahimi 2011: 454).

ارائهٔ روایتی آرمانی از ایران باستان در مقالهٔ شهبازی همانند برخی باستان‌گرایان کمابیش مشاهده می‌شود؛ برای نمونه او می‌نویسد که هر ملت زیردست امپراتوری هخامنشی می‌توانست هویت ملی خود را حفظ کند و شاهان هخامنشی مذهب را امری خصوصی می‌دانستند و اجازه نمی‌دادند مذهب در سیاست نقش داشته باشد (شهبازی ۱۳۹۵: ۶۹). از این منظر، شهبازی دچار نوعی زمان‌پریشی تاریخی است که ارزش‌ها و معیارهای امروزی و مدرن را بر گذشتهٔ تاریخی ایران اطلاق می‌کند. شهبازی تأکید دارد که به‌کارگیری آگاهانهٔ واژهٔ «ایران‌شهر» توسط ساسانیان هم جنبهٔ سیاسی داشت و هم غرور ملی پارتیان، پارسیان،

سکستانیان، آتروپاتکانیان، هراتیان، و دیگر ایرانیان، حتی ارمنیان، را ارضا می‌کرد (همان: ۷۸). این برداشت حداکثری از این مفاهیم با واقعیت‌های تاریخی منطبق نیست. به‌طور کلی، مقاله با پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه و بدون در نظر گرفتن بُعد سیالیت هویت و تأکید بر بعد ایستایی آن نوشته شده و ضمن این‌که بدون نگاه مفهومی و نظری با بی‌توجهی به وجوه هستی‌شناسانه و دلالت‌های اجتماعی و سیاسی متون باستانی هم‌راه است (افروغ ۱۴۰۰: ۷۷، ۷۹). گزینش این مقاله برای این کتاب با چهارچوب نظری، روشی، و هستی‌شناسانه اشرف سازگاری چندانی ندارد.

کار اشرف در دوره‌بندی‌های تاریخی کتاب محل نقد است. موضوع کتاب، یعنی هویت ایرانی، موضوعی فرهنگی و مقوله‌ای عمدتاً اجتماعی است تا سیاسی. با وجود این، دوره‌بندی‌های اشرف بر تاریخ سیاسی استوار شده است. به عبارت دیگر، در این دوره‌بندی‌های هویتی، اشرف موفق نشده است از تاریخ سیاسی گذر کند. او در دوره‌بندی خود از تاریخ ایران از صفوی، قاجار، و دیگر سلسله‌های حکومتی نام می‌برد، در حالی‌که با توجه به رویکرد تاریخ اجتماعی‌اش، می‌بایست دوره‌بندی تاریخی او هم مبتنی بر مفاهیم و دوره‌بندی اجتماعی - فرهنگی بنا نهاده می‌شد (محمدی ۱۳۹۶).

اشرف در پایان فصل نخست مراحل عمده بازسازی تحول هویت ایرانی را هفت مرحله می‌داند که در این بین، مرحله اول را مرحله‌ای بنیادین می‌شمارد که هویت ملی پیشامدن در عصر ساسانی پدید آمد (اشرف ۱۳۹۵: ۴۵). این تأکید بر بنیادین بودن این مرحله و البته نادیده گرفتن مراحل قبلی عصر هخامنشی و اشکانی جای تأمل دارد. بنیادین بودن این مرحله و تبعی بودن مراحل قبلی به‌نوعی سوئیۀ باستان‌گرایانه و شرق‌شناسانه به نظریه نویسنده می‌دهد، ضمن این‌که تناقض و بی‌انسجامی را در مقالات کتاب به‌لحاظ نظری و روشی تقویت می‌کند.

اشرف مرحله دوم را مرحله سکون و رکود هویت ایرانی در دو قرن نخست اسلامی می‌داند.^۶ به نظر می‌رسد او در تحلیل این دو قرن تحت‌تأثیر مورخان ناسیونالیست ایران قرار گرفته است. این مرحله نه صرف رکود و سکون هویت ایرانی که مرحله مهمی در بازسازی هویت ایرانی و پیوند با مؤلفه جدیدی از هویت ایرانی به‌نام دین اسلام بوده است. این دوران را باید دوران انتقال، پیوند، و بازسازی هویت ایرانی براساس مهم‌ترین درون‌مایه آن، یعنی دین اسلام و فرهنگ اسلامی، دانست.

این نویسنده مرحله سوم، یعنی قرن سوم تا پنجم، را بازسازی و تجدید حیات هویت ایرانی تحت تأثیر اقدامات دولت‌های محلی می‌داند و در مرحله چهارم، که عصر سلاجقه است، بر آن است که اندیشه دولت فراگیر اسلامی مطرح می‌شود، اما هویت ایرانی در بستر زبان فارسی تداوم می‌یابد. مرحله پنجم مرحله بازسازی هویت ایرانی در عهد مغول، مرحله ششم احیای هویت ایرانی عصر صفوی، و در نهایت مرحله هفتم تحول هویت ایرانی به هویت ملی در دوران معاصر است. این روایت از بعد تاریخی آن برگرفته از روایت تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی است که در آن بر استمرار تاریخی و فرهنگی ایران و ندیدن گسست‌ها استوار است. تقلیل‌گرایی در مباحث نویسنده و در بیان مؤلفه‌های هویت ملی در برخی دوره‌های تاریخی بارز است. هویت ملی مقوله‌ای چندبعدی و مجموعه‌ای به هم پیوسته در وضعیت و شرایط خرد و کلان جامعه در ابعاد بیرونی و درونی است و حفظ و استمرار آن در یک مجموعه به هم پیوسته چندبعدی، جامع، و متوازن امکان‌پذیر است. تک‌عاملی دیدن هویت در برخی برهه‌ها در کار نویسنده بسیار برجسته است. در بسیاری از برهه‌های تاریخی، نویسنده هویت ایرانی را تنها در صور جغرافیایی یا در اسطوره‌ها یا در عهد سلجوقی در شعر و ادبیات یا در قالب حب‌الوطن دیدن و احساس غربت کردن شاعران و ادبا می‌بیند. این درحالی است که بسیاری از همین شاعران احساس چندان خوش‌آیندی به ایران و مولد خود بروز نداده‌اند یا این‌که چرا سعدی و حافظ که بزرگ‌ترین شاعران ایرانی و نماد شعر و ادبیات فارسی هستند احساسات ایرانی بروز نداده‌اند (شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۵). نقد دیگر تأکید خاص بر ادبیات و شعر فارسی و تکرار واژه «ایران» بدون واردشدن به مضامین محتوایی این اشعار و متون و صرف توجه به صورت الفاظ است (افروغ ۱۴۰۰: ۱۲۲).

به‌طور کلی نویسنده کتاب یک جریان هویتی را، که در برخی از برهه‌های تاریخی جریان حاشیه‌ای بوده و به دیدگاه نویسنده نزدیک است، به‌عنوان جریان کلی، متداوم، و غالب برگزیده و بقیه گفتمان‌ها را نادیده گرفته است، درحالی‌که حداقل در کنار این گفتمان چندین گفتمان دیگر از جمله گفتمان قومی، محلی‌گرایانه، مذهبی، فرقه‌ای، و امت‌گرایانه وجود داشته است (شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۷). در روایت اشرف، گویی ایرانیان جامعه‌ای یک‌دست، یک‌زبان، و با فرهنگ و دینی مشترک بودند و تنوعات تفاوت‌های قومی معمولاً متأخر است و این درحالی است که تنوع قومی، زبانی، و مذهبی به‌باور صاحب‌نظران از دوران باستانی در ایران وجود داشته است (کاتوزیان ۱۳۹۱: ۱۹).

در فصل چهارم، نویسنده از یک طرف مدعی است که حمله اعراب به ایران باعث فروپاشی ساسانیان و سست شدن پایه‌های هم‌بستگی سیاسی و دینی هویت ایرانی شد و از طرف دیگر، تکان دادن جامعه بسته ساسانی و نظام طبقاتی را از فواید این تهاجم می‌داند. حال پرسش این است که جامعه ایرانی با وجود یک نظام بسته و طبقاتی چگونه از هم‌بستگی قابل قبولی برخوردار بود؟ (افروغ ۱۴۰۰: ۹۰). درباره علل تداوم هویت ایرانی در دوران اسلامی نیز یکتاپرستی و برخی آموزه‌های مشترک بین زرتشت، اسلام، و تشیع را می‌توان عنصر مقوم نظری و عملی هویت در ایران دانست که نویسنده به آن اشاره‌ای نکرده است (همان: ۶۲).

مقاله مربوط به فصل هفتم با عنوان «هویت ایرانی در قرن نوزدهم و بیستم» در سیزده صفحه نوشته شده است و با توجه به مدخل بودن آن، به نظر می‌رسد که نتوانسته است حق مطلب را درباره این دو سده‌ای ادا کند که دنیایی از تحولات هویتی را در بر دارد؛ از جمله گذر از هویت ایرانی ماقبل مدرن به هویت ملی ایرانی، چالش‌های هویتی، و پدیدارشدن گفتمان‌های جدید هویتی در جهان ایرانی. نویسنده مدعی است که اندیشه‌های مدرن با ورود به ایران، با تکیه بر ذخایر غنی هویت ایرانی، هویت ایرانیان را از مرحله «رعایا به شهروندان تبدیل کردند» (اشرف ۱۳۹۵: ۱۹۶). این گفتار بسیار آرمان‌گرایانه است و به‌طور قطع، چنین فرایندی در ایران سده نوزده و حتی سده بیستم تحقق نیافت. هم‌چنین، نویسنده در علل تحولات و تطورات هویتی عمدتاً به عوامل و زمینه‌های داخلی تکیه دارد، در حالی که در این برهه تاریخی عوامل خارجی در تحولات هویتی ایران نقش عمده را ایفا کرد. اروپا عامل مهمی در هویت‌بخشی، تمایزجویی، و تشابه‌جویی ایرانی با فرنگی بود. دستاوردهای علمی و باستان‌شناسی شرق‌شناسان زمینه‌ساز موجی از هویت‌خواهی ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه را فراهم ساخت. اشرف، تحت‌تأثیر مورخان چون آدمیت، امیرکبیر و تکاپوهای وی را نماد هویت‌طلبی و ناسیونالیسم دانسته است که با مفاهیم ناسیونالیسم هم‌خوانی چندانی ندارد (همان: ۲۰۱).

قسمت آخر کتاب نتیجه‌گیری است که سه صفحه است، ولی با بررسی محتوای نتیجه‌گیری چنین برداشت می‌شود که این نتیجه‌گیری تناسب و ارتباط کمی با موضوع و مسئله کتاب دارد. نتیجه‌گیری به یافته‌های یک نظرسنجی اشاره دارد که در آن حدود ۶۸ درصد از پاسخ‌دهندگان پاسخ داده‌اند که برای هویت ایرانی ارزش بسیار زیادی قائل شده‌اند. این که این نظرسنجی در قسمت نتیجه‌گیری چه ارتباطی با کل موضوع و مقالات

دارد چندان روشن و واضح نیست و ظاهراً نتوانسته است با موضوع کتاب پیوند مناسبی برقرار کند، ضمن این که به نظر افروغ نتیجه گزارش، برخلاف نظر اشرف، خود سندی بر هم‌نوایی هویت دینی با هویت ملی است (افروغ ۱۴۰۰: ۱۲۳). در ادامه این نتیجه‌گیری، نویسنده تأکید می‌کند که ایرانیان در دوره‌های مختلف تاریخی از تمایز فرهنگی خود آگاه بوده‌اند و وجود همین هویت ملی ایرانی پیشامدرن تحول و ساخت هویت ملی مدرن ایرانی را هموار ساخت (اشرف ۱۳۹۵: ۲۲۳). در حالی که نویسنده ساخت هویت ملی در ایران را مسلم می‌انگارد، می‌توان پرسید که در دوره پهلوی با وجود نوسازی از بالا، آیا مفهوم هویت ملی و حاکمیت ملت معنایی درخور داشت؟ (همان: ۱۲۰) و این که چه افشار و گروه‌هایی در معرض این هویت مدرن هستند؟ در ادامه با اشاره به شکل‌گیری اندیشه ناسیونالیسم آمده است: «ایران برخلاف بسیاری از کشورهای نوپدید خاورمیانه و سایر نقاط جهان، در گذار از دوران سیاسی سنتی به دوره سیاسی مدرن، یعنی دوره شکل‌گیری اندیشه ناسیونالیسم و هویت ملی، با چالش عمده‌ای روبه‌رو نشد». در تقابل با این نظر، صاحب‌نظران این حوزه برآن‌اند که در ایران ورود اندیشه ناسیونالیسم و طرح وحدت ملی براساس مؤلفه‌های آن نه تنها به تحکیم و تقویت هم‌بستگی اجتماعی و تفاهم برسر هویت ملی منجر نشده، که خود زمینه تازه‌ای برای تشتت، تعارض، و ایجاد شکاف در مبانی هویتی و مؤلفه‌های وحدت ملی شده است، به گونه‌ای که می‌توان گفت مفهوم ملت و عدم توافق برسر مبانی و اصول هویت ملی به مسئله مهم جامعه ایران در تاریخ معاصر تبدیل شده است (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به بشیریه ۱۳۹۸؛ بروجردی ۱۳۸۹؛ میرزایی ۱۳۹۹).

۷. نتیجه‌گیری

در بستر روی داده‌های سیاسی - اجتماعی، ره‌یافت‌های مدرن و پسامدرن، برخورد سنت و مدرنیته، و بسیاری علل و زمینه‌های مختلف امر هویت به معضل بسیاری از جوامع از جمله ایران تبدیل شده است. آثار و منابع در زمینه موضوع هویت فراوان و متنوع‌اند. با این حال منابعی که بتوانند هویت ملی را با اتخاذ رویکردها و مبانی نظری متناسب با واقعیت‌های اجتماعی تبیین کنند، کم‌شمارند. کتاب *هویت ایرانی؛ از دوران باستان تا پایان پهلوی* نوشته اشرف، نیولی، و شهبازی از کتاب‌هایی است که نتوانسته است از چنین منظری هویت ایرانی را تبیین کند و به منبعی پراستناد در محافل علمی - پژوهشی تبدیل شود. کتاب در کل اثری مفید، بدون اطناب، روشن‌مند با نگاه فرایندی، و با

ترجمه‌ای روان و دقیق است. با وجود تأکید نویسنده اصلی کتاب بر دوری از نگاه ذات‌گرایانه و پست‌مدرن و اتخاذ رویکرد تاریخی‌نگر، انسجام روشی و نظری بین مقالات وجود ندارد. برخی مقالات مبتنی بر رویکردهای شرق‌شناسانه، ذات‌گرا، و نژادگرا تدوین شده‌اند. نویسندگان کتاب کمابیش با موضوع کتاب - هویت ملی - درگیر سوگیری شده‌اند. آن‌ها، ضمن تأکید بر تداوم و استمرار هویت ایرانی در طول تاریخ، گسست‌ها و انقطاع‌های هویتی را نادیده گرفته‌اند. باتوجه به این‌که در دوران مدرن برساخت هویت ملی، به‌ویژه با دخالت دولتهایی چون دولت پهلوی و رویارویی آن با هویت ایرانی، تشتت، و تعارضات هویتی در جامعه تشدید شده است، نویسنده این چالش‌ها را نادیده گرفته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. یکی از این آثار که بر این چهارچوب مبتنی است و بازتاب زیاد و واکنش‌های متعددی علیه آن پدیدار شد کتاب مصطفی وزیری (۱۹۹۳) بود با عنوان: *Iran as Imagined Nation: The Construction of National Identity*. در این کتاب، وزیری از ایران به ملتی خیالی یاد می‌کند و ادعا می‌کند که هویت ملی ایرانی هیچ سابقه‌ای در تاریخ ندارد و از ابداعات شرق‌شناسان و استعمارگران اروپایی است.
۲. این درحالی است که به بیان توفیق، تداوم تاریخی هویت ایرانی مبتنی بر زیستن در وضعیت‌های غیرناب، ترکیبی، و بحرانی بوده است. هویت ایرانی ناظر بر وحدت درعین کثرت و کثرت درعین وحدت بوده و فرمی ناب‌زدا و پذیرای محتوای مختلف بوده است؛ فرمی که این محتوای مختلف را به‌مرور زمان در چیدمانی کنار یک‌دیگر قرار می‌داده تا بقایای معنادار میسر شود (توفیق ۱۴۰۰: ۹۸).
3. Gnoli, Gerardo (1989), *The Idea of Iran, Roma*, Istituto italiano per il Medio ed Estremo Oriente. این کتاب با مشخصات زیر در ایران ترجمه و چاپ شده است: نیلی، گاردو (۱۳۷۸)، *آرمان ایران*، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، تهران: پیشین.
۴. باتوجه به محتوای کتاب، هویت ایرانی در گذر تاریخ، اشرف از گزینش شهبازی و مقاله وی در این کتاب رضایت‌خاطر ندارد، زیرا با وجود صاحب‌نظر بودن شهبازی در تاریخ باستان ایران، عیب وی این بود که از هواداران دوآتشه ناسیونالیسم افراطی و رمانتیک هخامنشی بود. بدین سبب، یارشاطر و اشرف وی را فاقد صلاحیت برای تدوین مقاله هویت ایرانی در *ایرانیکا* دانسته بودند (افروغ ۱۴۰۰: ۱۴، ۱۸).

بررسی انتقادی کتاب هویت ایرانی؛ از دوران باستان ... (رضا بیگدلو) ۱۰۱

۵. در این باره، بنگرید به اوزکریمی ۱۳۸۳: ۸۵

۶. چنین می‌نماید که این تلقی از دو قرن نخستین اسلامی تحت تأثیر نگرش‌های باستان‌گرایانه اتخاذ شده باشد که ورود اسلام به ایران را مایه نابودی تمدن ایرانی و انحطاط تمدن ایرانی دانسته‌اند. نمونه چنین نگاهی را باید در کتاب دو قرن سکوت دکتر زرین کوب جست که بعدها خود او ضمن اذعان به اشتباه بودن این دیدگاه تاحدودی آن را بازبینی کرد (زرین کوب ۱۳۷۹: ۱۹).

کتاب‌نامه

- احمدی، حمید (۱۳۷۸)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه یا واقعیت، تهران: نی.
- احمدی، حمید (۱۳۹۰)، بنیادهای هویت ملی ایرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۹۲)، بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سیدهاشم آقاجری، تهران: سمت.
- اشرف، احمد، گراردو نیولی، و شاپور شهبازی (۱۳۹۵)، هویت ایرانی؛ از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نی.
- افروغ، عماد (۱۴۰۰)، هویت ایرانی در گذر تاریخ؛ نقد و ارزیابی کتاب هویت ایرانی، تهران: علم.
- الطائی، علی (۱۳۸۲)، بحران هویت قومی در ایران، تهران: شادگان.
- اوزکریمی، اموت (۱۳۸۳)، نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۹)، تراشیدم، پرستیدم، شکستم، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹)، نظریه‌های فرهنگی در قرن بیستم، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۸)، از این‌جا تا ناکجاآباد، تهران: نی.
- توفیق، ابراهیم (۱۴۰۰)، بازآرایی امپراتوری، تهران: گام نو.
- خانیک، هادی (۱۳۹۷):
- <<https://www.atnanews.ir>>
- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۸):
- <<https://www.mehrnews.com>>
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، دو قرن سکوت، تهران: سخن.
- سیلی، مالگرد (۱۳۹۴)، ایده‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۲)، «تلقی قدما از وطن»، نشریه الفبا، دوره ۱، ش ۲.

شولسته، راینهارد (۱۳۸۹)، *تاریخ جهان اسلام در قرن بیستم*، ترجمه ابراهیم توفیق، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

ضیاء ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶)، *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی؛ نژاد و سیاست بی‌جاسازی*، تهران: مرکز. عبداللهی، محمد (۱۳۸۹)، «هویت ملی در ایران؛ فراتحلیل مقاله‌های فارسی موجود»، فصل‌نامه علوم اجتماعی، ش ۵۰.

عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۹)، *هویت ایران*، تهران: آگاه.

کاتوزیان، همایون (۱۳۹۱)، *ایرانیان*، ترجمه حسین شهیدی، تهران: مرکز.

گلوور، دیوید و شیلاف استرابریج (۱۳۹۰)، *جامعه‌شناسی معرفت و علم*، تهران: سمت.

مانز، برت کلاندر (۱۳۹۴)، *بنیادهای نظری در جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه نوذر امین صارمی، تهران: دانشگاه علوم انتظامی.

محمودی، رحیم (۱۳۹۶):

<<https://donya-e-eqtasad.com>>.

مندالیوس، جان (۱۳۸۵)، «مطالعه میان‌رشته‌ای؛ ادغام تاریخ و نظریه»، در: *تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: کویر.

میرزایی، سیدآیت‌الله (۱۳۹۹)، *ناسیونالیسم و قومیت در ایران*، تهران: آگاه.

نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶)، «هویت ملی و وحدت‌یابی جمعی»، *نامه تاریخ‌پژوهان*، ش ۱۲.

Marchand, S. L. (2009), *German Orientalism in the Age of Empire, Religion, Race and Scholarship*, Washington: Cambridge University Press.

Vaziri, Mostafa (1993), *Iran as Imagined Nation: The Construction of National Identity*, New York: Paragon House.

Zia-Ebrahimi, Reza (2011), "Self-Orientalization and Dislocation: The Use and Abuse of the Aryan Discourse in Iran", *Iranian Studies*, vol. 44, no.4.